

آخوند خراسانی، فقه و امر سیاسی

منصور میراحمدی *

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

(تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۲۳ - تاریخ تصویب: ۹۰/۱۰/۲۰)



چکیده:

آخوند خراسانی، اندیشمندی اصولی است که با نگرشی عقل‌گرایانه به تأمل اجتهادی درباره امر سیاسی می‌پردازد. مقاله حاضر، با اشاره به بسترهای عینی و فکری اندیشه‌ورزی فقهی سیاسی وی، تلاش دارد به منطق درونی اندیشه فقهی سیاسی وی راه یافته و از این طریق پیوند فقه و امر سیاسی را نشان دهد. نگارنده به طور مشخص دیدگاه فقهی وی در باره ولایت فقیه و مشروطیت را به مثابه مهم‌ترین مصادیق امر سیاسی این دوره بررسی کرده و بر این باور است که دیدگاه وی در این باره با نگرش اصولی و فقهی وی سازگاری دارد.

واژگان کلیدی:

آخوند خراسانی، فقه، امر سیاسی، ولایت فقیه، مشروطیت

مقدمه

محمد کاظم خراسانی (۱۳۲۹-۱۲۵۵ق) معروف به آخوند خراسانی از فقیهان نوگرای اسلامی است که نه تنها در عرصه فقه و اصول بلکه در عرصه سیاست و عمل نیز از جایگاهی خاص در جهان اسلام و بطور خاص در جوامع شیعی برخوردار است. مقاله حاضر با توجه به چنین جایگاهی در نگاهی گذرا، ارتباط فقه و امر سیاسی را در اندیشه سیاسی وی مورد بررسی قرار می دهد. این هدف، در قالب پرسش‌هایی از این قبیل دنبال می شود: بسترهای عینی تأثیرگذار بر اندیشه ورزی وی کدام است؟ آخوند خراسانی در کدام سنت فکری می اندیشید؟ دیدگاه وی در باره ولایت فقیه و مشروطیت به مثابه مهم ترین مصادیق امر سیاسی در دوره وی چیست؟

نوشتار حاضر در پاسخ به پرسش‌های مزبور در نگاهی دو سویه به تحولات سیاسی اجتماعی دوره آخوند خراسانی و بسترهای عینی نظریه‌پردازی و اندیشه‌ورزی او و با اشاره به سنت فکری حاکم بر آن دوره و جایگاه آخوند در این سنت فکری، تلاش می کند به منطقی درونی اندیشه ورزی وی راه یابد. مدعای مقاله این است که آخوند خراسانی اندیشمندی اصولی و عقل‌گراست که در سنت عقلانی اجتهاد و در بستر مشروطیت و تحولات آن با پیوند اجتهاد و سیاست، افکار و اندیشه‌های خود را در باره ولایت فقیه و مشروطیت به مثابه مهم ترین مصادیق امر سیاسی در این دوره مطرح کرده است.

۱. آخوند خراسانی، اندیشمندی اصولی

۱.۱. زندگی

محمد کاظم خراسانی فرزند ملا حسین در سال ۱۲۵۵ ق در خراسان و در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد (سماک امانی، ۱۳۷۳: ۲۷). پدر وی آخوند ملا حسین هروی در جوانی برای ادامه تحصیل از هرات به مشهد مقدس هجرت کرد و همانجا ماندگار شد (دریابگی، ۱۳۸۶: ۱۲). محمد کاظم بیش از شش سال در حوزه علمیه مشهد، ادبیات عرب، منطق، فقه و اصول فقه را نزد استادان ورزیده فرا گرفت (سماک امانی، ۱۳۷۳: ۲۸). پس از گذراندن دوره شش ساله مزبور، قصد سفر کرده، پس از توقیفی کوتاه در سبزوار و بهره گیری از اساتید فلسفه در آن زمان راهی تهران شد. اگر چه آخوند خراسانی قصد اقامت در تهران نداشت ولی تمام شدن ره توشه و زاد و سفر او را به اقامت موقت در تهران ناچار کرد (دریابگی، ۱۳۸۶: ۱۴). اقامت حدود سیزده ماه در تهران و شرکت در کلاس های مدرسه صدر در درس فلسفه فرصتی مغتنم بود اما با فراهم شدن بستر مسافرت به نجف، تهران را ترک کرد و به سوی نجف حرکت کرد. دو سال و اندی در نجف خدمت شیخ مرتضی انصاری تلمذ کرد که آن جناب به رحمت ایزدی پیوست.

بعد از آن در خدمت آیت الله آقا میرزا حسن شیرازی فقه و اصول را تکمیل کرد (قوچانی، ۱۳۷۸: ۱۱). افزون بر این دو فقیه بارز، در مدت تحصیل در نجف که از ۱۲۷۸ تا ۱۲۹۱ق را شامل می‌شود؛ از محضر اساتید بزرگ دیگر همچون آیت الله سید علی شوشتری (م. ۱۲۸۳ق) و آیت‌الله شیخ راضی ابن محمد نجفی (م. ۱۲۹۰ق) و آیت‌الله سید مهدی مجتهد قزوینی (م. ۱۳۰۰ق) بهره برد (سماک‌امانی، ۱۳۷۳: ۳۸). پس از هجرت میرزای شیرازی به سامرا، محمد کاظم که از این پس ملا محمد کاظم خوانده می‌شد به سامرا هجرت کرده در درس میرزای بزرگ شرکت می‌کرد. قریب نه ماه در سامرا ماند (قوچانی، ۱۳۷۸: ۱۲). پس از رحلت میرزای شیرازی، طلبه‌های حوزه علمیه نجف به تدریج به حلقه درسی ملا محمد خراسانی که در این دوره "آخوند" نامیده می‌شد، اقبال گسترده نشان دادند؛ به‌گونه‌ای که به گفته آقا نجفی قوچانی، "تلامذ آن جناب که در حوزه درس می‌نشستند و غالب از فحول و مجتهدین بودند، بالغ بر هشتصد الی هزار می‌شدند" (همان). بدین ترتیب، به عنوان یکی از شخصیت‌های علمی شیعی فعالیت علمی خود را در عرصه تدریس و تدوین آثار علمی آغاز کرد و به عنوان جانشین میرزای شیرازی و بزرگ‌ترین مرجع تقلید و زعیم دنیای تشیع در آن عصر شناخته شد (دربایگی، ۱۳۸۶: ۱۸). مشهورترین شاگردان آخوند خراسانی، سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ ضیاء الدین عراقی، شیخ محمد حسین اصفهانی و شیخ عبد‌الکریم حائری یزدی بودند (همان: ۲۲). آخوند خراسانی با استفاده از جمعی از شاگردان برجسته اش، مجلس فتوایی تشکیل داد. این مجلس که شب‌ها پس از درس اصول در خانه او بر پا می‌شد، هدفش تنظیم جواب‌های مسائلی بود که مقلدین از گوشه و کنار عالم تشیع از وی می‌پرسیدند. آخوند در این مجلس، فتوا و رأی فقهی خود را با زبده اصحاب و شاگردانش در میان می‌گذاشت و ضمن تبادل نظر با آنان به دقیق‌ترین وجه به تحقیق در مبانی فقهی می‌پرداخت. برخی از اصحاب این مجلس عبارت بودند از: شیخ عبدالله گلپایگانی، میرزا حسین نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ ضیاء الدین عراقی، شیخ عبد‌الکریم حائری یزدی و ... (همان: ۲۶-۲۵).

تعلیق اول و دوم بر رسائل شیخ انصاری، فوائد، تعلیقه بر مکاسب شیخ انصاری، کفایه الاصول، تکمله التبصره، اللمعات النیره فی شرح تکمله التبصره و چند رساله فقهی مهم‌ترین آثار فقهی اصولی وی را تشکیل می‌دهند (همان: ۵۷-۵۴). آخوند خراسانی در سحرگاه بیستم ذی الحجه الحرام ۱۳۲۹ برابر با بیستم آذرماه ۱۲۹۰ ش و دوازدهم دسامبر ۱۹۱۱ م در نجف اشرف در گذشت (همان: ۴۲)؛ در حالی که وی از قبل، این روز را برای حرکت خود از نجف به سوی مسجد سهله و از آنجا به کاظمین و سپس به ایران به منظور مقابله با دخالت نظامیان روسیه از شمال و انگلستان از جنوب بر ایران اعلام کرده بود.

۱.۲. میراث دار سنت اصولی

آخوند خراسانی میراث دار سنت عقلی است که از آن به "اجتهاد شیعی" تعبیر می‌شود که به تدریج با فرا رسیدن ایام غیبت بوسیله فقیهان شیعی شکل گرفت. اکثر پژوهش‌های انجام گرفته درباره مکان و تبار مجتهدان به نام شیعی، انتقال کانون آنان را در دوره صفویه از عراق به ایران و مجدداً در دوره قاجاریه از ایران به عراق نشان می‌دهد. چرا که "از زمان ابن دریس تا صاحب معالم، تمام مراجع تقلید شیعه عرب تبار بوده و تحصیلات عالی همه آنان در عراق بوده است - غیر از محقق اردبیلی که ایرانی و تحصیلات او در عراق بوده است - لیک از اوائل سلطنت صفویه تا فروپاشی آن، تمام مراجع تقلید ایرانی بوده اند و تحصیلات عالی خود را در اصفهان گذراندند. با سقوط سلسله صفویه مجدداً مرجعیت تقلید چه از نظر محل تحصیلات عالیه مراجع و همین طور محل اقامت آنان به عتبات عالیات در عراق انتقال یافت" (تبرائیان، ۱۳۸۷: ۱۶). آنچه که مهم می‌نماید حاکم بودن اصول مشترک اجتهادی بر فعالیت فقیهانه آنان است که "سنت عقلی" واحد را شکل داده است. تبار این سنت عقلی به مکتب بغداد می‌رسد که "حدود یک سده پس از غیبت کبری [با] فعالیت فقیهان شیعه در این دیار جلوه گر شد و عالمانی بزرگ چون شیخ مفید، سید رضی، سید مرتضی و شیخ طوسی پا به عرصه نهادند" (همان: ۲۳) و دوره ای از اجتهاد شیعی را بوجود آوردند که از آن به عصر آغاز اجتهاد (گرچی، ۱۳۷۵: ۱۳۶) و عصر تدوین قواعد اصولی و عناصر مشترک اجتهاد (جاتی، ۱۳۷۲: ۲۱۳) تعبیر شده که در آن فقه از محدوده نقل اصول خارج شد و به مرحله به کارگیری اصول و قواعد فقهی به صورت فنی و علمی در آمده (آصفی، ۱۳۶۴: ۳۴) است.

با این وجود، نقل مکان شیخ طوسی و جمعی از شاگردانش از بغداد به نجف، تأسیس نخستین حوزه علمیه رسمی تشیع را موجب آمد (تبرائیان، ۱۳۸۷: ۲۳) که میراث دار سنت عقلی اجتهاد بغداد بود. اگرچه با ظهور ابن ادریس در حله مکتبی نوین شکل می‌گیرد و با وفات علامه حلی از علمای بسیار مهم این مکتب و ظهور شهید اول، مکتب اجتهادی شیعه از حله به جبل عامل منتقل می‌شود و در برهه ای با ظهور فاضل مقداد کربلا از چنین جایگاهی برخوردار می‌شود و در نهایت، شهید ثانی دو مرتبه جبل عامل را با اهمیت می‌سازد؛ اما در تمامی مکاتب مزبور، سنت عقلانی اجتهاد به عنوان سنت فکری مستمر حضور داشته، وجه اشتراک تفکر فقهاتی را می‌توان پذیرش اجتهاد به مثابه الگوی روش شناختی این تفکر دانست.

بی‌تردید، علامه وحید بهبهانی در تقویت این سنت اجتهادی و تحکیم پایه‌های آن در کربلا نقش اساسی ایفا کرد. وی در گردونه نزاع اخباریون و اصولیون در قرن یازدهم و دوازدهم هجری، با مبارزه فکری با علمای اخباری به ویژه یوسف بحرانی صاحب کتاب الحدائق

الناضره نقشی بسزا در تضعیف مکتب اخباری و تقویت و تثبیت مکتب اصولی ایفا کرد (میراحمدی، ۱۳۸۴: ۱۴۴). وحید بهبهانی، علاوه بر این، به تربیت نیرو و شاگردانی اقدام کرد که در صف مقدم مبارزه با اخباریان قرار داشته و پس از وی نقشی بسزا در تثبیت مکتب اصولی در فقه امامیه داشتند (آل سید غفور، ۱۳۸۴: ۶۷). یکی از شاگردان بلا واسطه وی، میرزا ابوالقاسم قمی معروف به میرزای قمی (۱۲۳۱ق) است که توانست قم را در کنار نجف و به موازات آن مورد توجه قرار دهد و سنت عقلانی اجتهاد را در آن زنده نگه دارد. وی در این ارتباط از چنان اهمیتی برخوردار است که برخی وی را بنیاد گذار علم اصول امروزی نامیده اند (تبرانی، ۱۳۸۷: ۲۴). پس از میرزای قمی و دیگر شاگردان مستقیم وحید بهبهانی، شاگردان آنان همچون شریف العلما محمد شریف بن حسن عاملی (۱۲۴۵ق)، مولی احمد نراقی (۱۲۴۵ق) و صاحب جواهر (۱۲۶۶ق) در زنده نگه داشتن این سنت عقلانی و تحکیم آن نقش اساسی داشتند (گرچی، ۱۳۷۵: ۲۳۵). صاحب جواهر و سپس شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ق) حوزه علمیه نجف را به اوج شکوفایی رساندند و از این طریق سنت عقلانی اجتهاد را بیش از پیش تقویت و تحکیم کردند. آخوند خراسانی در این میان بیشتر تحت تأثیر شیخ مرتضی انصاری بود و در اواخر عمر شیخ، به مدت دو سال در نجف در درس وی تلمذ کرده (قوچانی، ۱۳۷۸: ۱۱)، از افکار فقهی و اصولی بی سابقه و بدیع شیخ مرتضی انصاری بهره فراوان برد. البته، نمی توان از تأثیرپذیری افکار و اندیشه‌های آقا میرزا حسن شیرازی (۱۳۱۲ - ۱۲۳۰ق) بر افکار آخوند خراسانی غفلت کرد. بی تردید حضور قریب شش سال در درس میرزای شیرازی (همان: ۱۲) می توانست تأثیری بسزا بر افکار فقهی و اصولی آخوند خراسانی بر جای گذارد. با وجود این، همان طور که آقابزرگ تهرانی می نویسد: "آخوند خراسانی، بیشتر از میرزای قمی، شیخ انصاری و صاحب فصول مسائل فلسفه را وارد علم اصول کرد و در نتیجه، مباحث آن علم را تحت تأثیر فلسفه قرار داد" (نمازی فر، ۱۳۸۳: ۱۵). مهم ترین تأثیر چنین رویکردی در مباحث اصولی آخوند خراسانی را می توان در این نکته دانست که بر خلاف بسیاری از فقها که در صدد استناد سازی بودند؛ وی در صدد ارائه استدلال بود. به گفته برخی محققین، وی "به استدلال خیلی توجه می کند و به دنبال استناد نیست. اساس را استدلال می داند" (دریابیگی، ۱۳۸۶: ۳۶۰). این مهم، نگرش خاص اصولی را برای وی بدنبال می آورد که در آن افزون بر ویرایش سنت اصولی پیشین، با سبکی ایجاز گونه، حداقل به دو شیوه رویکردی عقل گرایانه تر به علم اصول می بخشید:

اول: عقل به مثابه منبع استنباط حکم شرعی

آخوندخراسانی، در مقصد ششم از کفایه الاصول در این باره، تقسیم‌بندی سه گانه را مطرح می‌کند. از نظر وی "یا برای مکلف قطع [به حکم واقعی] حاصل می‌شود و یا نمی‌شود. در صورت دوم یا طریق معتبری [به حکم واقعی] دارد و یا ندارد." (خراسانی ۱۴۱۲(الف): ۲۵۸).

آخوند خراسانی در مورد قطع می‌نویسد:

"هیچ شبهه‌ای در وجوب عمل بر طبق قطع از نظر عقل و نیز در لزوم حرکت بر طبق آن بطور حتمی و در اینکه موجب تحقق تکلیف و فعلیت یافتن در صورت رسیدن به واقع و استحقاق ذم و عقاب در صورت مخالفت با آن و معذور بودن در صورت خطا کردن و قاصر بودن می‌شود، وجود ندارد و تأثیر قطع در تمامی این موارد لازم است" (همان).

همانطوری که ملاحظه می‌شود، آخوند خراسانی مهم‌ترین دلیل اعتبار قطع را حکم عقل می‌داند. در صورت حصول قطع عقل بطور مستقل به تبعیت از آن حکم می‌کند و حکم شرعی فعلیت می‌یابد. در این فقرات، افزون بر ضرورت تبعیت از قطع و موافقت با آن، تنجیز تکلیف با قطع و به عبارت دیگر "حجیت" آن نیز مطرح شده است. به دیگر سخن، در این عبارات، حجیت قطع امری حتمی دانسته شده است و در واقع، حجیت برای قطع قابل جعل نیست زیرا جعل در مورد فقدان بکار می‌رود و قطع فاقد حجیت نیست تا به جعل جاعل واجد حجیت شود (فاضل لنگرانی، ۱۳۷۳: ۴۷). از این‌رو، آخوند خراسانی می‌نویسد:

"قطعی که از نظر عقلی وضع شده [بدست آمده] تفاوتی وجود ندارد، نه از جهت شخصی که برای او قطع حاصل شده و نه از جهت مورد قطع و نه از جهت سبب و علت قطع. نه عقلاً تفاوت وجود دارد - که واضح است - و نه شرعاً زیرا نه نفیاً و نه اثباتاً جعل [شارع] به آنها راه نمی‌یابد" (همان: ۲۷۰).

دوم: عقل به مثابه روش فهم حکم شرعی

نگرش اصولی آخوند خراسانی با پذیرش عقل به مثابه روش فهم حکم شرعی نیز عقل‌گرایانه می‌نماید. عقل‌گرایی در اینجا به مفهوم پذیرش فهم عقلانی شریعت و آموزه‌های شرعی است که از آن به "اجتهاد" نیز تعبیر می‌شود. آخوند خراسانی در بخش پایانی کتاب کفایه الاصول به این بحث مهم پرداخته است. وی در این بحث به دو تعریف معروف از اجتهاد اشاره می‌کند: "استفراغ الوسع فی تحصیل الظن بالحکم الشرعی" (مجتهد در راه تحصیل ظن به حکم شرعی طاقتش را بذل کند "و" الاجتهاد ملکه مقتدر بها علی استنباط الحکم الشرعی الفرعی من الاصل فعلاً او قوه قریبه" "اجتهاد ملکه‌ای است به وسیله آن

به طور بالفعل یا نزدیک به آن می توان به استنباط حکم شرعی فرعی از یک اصل پرداخت." (خراسانی، ۱۴۱۲ (الف): ۴۶۳). تعریف نخست به حاجبی و علامه و تعریف دوم به شیخ بهایی نسبت داده شده است. آخوند خراسانی با وجود وارد ندانستن ایراد "جامع و مانع" نبودن این تعاریف (همان)؛ به تعریف نخست این نکته را می افزاید که بهتر است تعبیر "ظن به حکم" در این تعریف به "حجت بر حکم" تغییر یابد، زیرا به اعتقاد وی، ملاک در اجتهاد، تحصیل حجت است (همان). هم کسانی که مطلقاً ظن را حجت می دانند و هم کسانی که به حجت ظن در زمان انسداد باب علم اعتقاد دارند، دنبال تحصیل حجت هستند. آخوند خراسانی با توجه به تعاریف مزبور و نیز با توجه به اینکه بهتر است در تعریف اجتهاد، "تحصیل حجت" را در نظر گرفت، به نقد دیدگاه خبری‌ها در این باره پرداخته، انکار اجتهاد از سوی آنان را نادرست می‌داند. به گفته وی :

"هیچ راه فراری از آن وجود ندارد؛ در نهایت اخباری می‌تواند در حجیت بعضی از گفته‌های اصولیون مناقشه کرده و آنها را نپذیرد و این به اتفاق نظر مبنی بر درستی و صحت اجتهاد به این معنی ضرر نمی‌زند [زیرا] بدیهی است گاه بین اخباریون هم [این مطلب] رخ می‌دهد همان‌طور که بین اصولیون و اخباریون نیز رخ می‌دهد" (همان: ۴۶۴).

آخوند خراسانی، سپس با اشاره به دیدگاه شیعه در باره تخطئه، در نقد دیدگاه تصویب به این نکته مهم اشاره می‌کند که اجتهاد و استنباط احکام معقول نیست مگر هنگامی که برای یک مسأله حکم واقعی وجود داشته باشد تا مجتهد از ادله (کتاب و سنت) آن حکم را استنباط کند (همان). این نکته بیانگر پیش فرض زبان شناختی مهم اجتهاد از نظر آخوند خراسانی است. طبق این پیش فرض الفاظ و زبان در جایگاه کشف و نمایان ساختن معنای واقعی خود به مثابه اراده الهی هستند و مجتهد با بکارگیری قواعد زبانی می‌تواند به معنای مذکور راه پیدا کند. از این‌رو، اجتهاد روشی واقع نما و در صدد کشف واقع است. آخوند خراسانی با تکیه بر نکته مزبور از استنباط‌های جدید و البته در چارچوب قواعد اصولی دفاع می‌کند و هیچگاه مسیر استنباط را مسدود نمی‌داند که بیانگر اهمیت عقل و جایگاه بالای آن در فهم احکام شرعی است.

۲. آخوند خراسانی و ولایت فقیه

برخی از محققین با اشاره به انکار نظریه ولایت عام فقیه از سوی آخوند خراسانی (کدیور، ۱۳۸۵: هیجده)؛ بر این باورند که وی در آثار متقدمش پس از اشکال در دلالت تمامی ادله بر ولایت استقلالی و غیر استقلالی فقیه همانند دیگر منکران ولایت فقیه، جواز تصرف فقیه در امور حسبیه را از باب قدر متقین می‌پذیرد. اما، خراسانی در رأی متأخرش با تردید در اجرای

اصل عملی از باب قدر متیقن بجای اینکه امور حسیه را به فقها بسپارد؛ یا آنها را برای دیگران متقدم بدارد؛ متصدی آن را عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین معرفی می کند (همان: نوزده). از نظر نگارنده، داوری در باره این دیدگاه مستلزم بررسی آثار آخوند خراسانی در تعلیقات مکاسب و لوائح و نامه های وی است که در دو زمینه متفاوت نگارش یافته اند.

۲.۱. ولایت فقیه در تعلیقات مکاسب

دیدگاه آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه در تعلیقات و حاشیه اش بر مکاسب، ذیل دیدگاه شیخ انصاری قابل فهم و بررسی است. شیخ انصاری با اشاره به سه منصب فتوی دادن، قضاوت کردن و تصرف در اموال و انفس، بحث ولایت فقیه را ذیل منصب سوم مورد بررسی قرار می دهد. شیخ انصاری این قسم از ولایت را در دو وجه قابل تصور می داند. اما، شیخ انصاری قبل از بررسی این دو وجه به توضیح مقتضای اصل می پردازد. از نظر وی اصل بر عدم ثبوت ولایت در وجوه مزبور است و از این اصل در خصوص پیامبر و امامان معصوم با ادله اربعه خارج می شویم (انصاری، بی تا: ۴۵). وی ابتدا به آیات و روایاتی می پردازد که اطاعت از پیامبر و امامان معصوم را واجب و مخالفت با آنان را حرام می داند. آخوند خراسانی با نقد استدلال شیخ بر این باور است که تنها از این آیات و روایات می توان اولویت را به دست آورد (خراسانی، ۱۴۰۶: ب) ۹۲). نخستین اختلاف آخوند خراسانی و شیخ انصاری در اینجا ظاهر می شود اما این مخالفت در استدلال به عقل آشکارتر است. شیخ انصاری پس از استدلال به آیات، روایات و اجماع به عقل استدلال می کند. از نظر وی عقل قطعی هم مستقل و هم غیر مستقل بر ولایت پیامبر و امامان معصوم دلالت می کنند. حکم عقل قطعی مستقل از نظر وی، حکم عقل به وجوب شکر منعم بعد از شناخت این نکته است که آنان اولیاء نعمت هستند و حکم عقل قطعی غیر مستقل نیز این است که مقتضای پدر بودن وجوب اطاعت از پدر بر فرزند است امامت به طریق اولی مقتضی وجوب اطاعت مردم از امام است (انصاری، بی تا: ۴۶).

آخوند خراسانی این استدلال به عقل را نیز نمی پذیرد. از نظر وی حکم عقل تنها وجوب اطاعت را ثابت می کند نه ولایت را. عقل مستقل به نفوذ تصرف اولیاء نعمت حکم می کند زیرا آنان واسطه خداوند متعال و مردم هستند و اما نسبت به عقل غیرمستقل؛ اگر از طریق آیات و روایات به ولایت پیامبر و امامان معصوم نداشتیم؛ از طریق عقل قطع به آن حاصل نمی کردیم (خراسانی، ۱۳۴۶: ب) ۹۲). همانطوریکه ملاحظه می شود، آخوند خراسانی ولایت پیامبر و امامان معصوم را تنها با آیات و روایات قابل اثبات می داند و از این آیات و روایات نیز اولویت را برداشت کرده؛ بر اساس آن ولایت آنان را قابل اثبات می داند.

شیخ انصاری در ادامه، برای خروج از اصل عدم ولایت درباره ولایت فقیه، به بررسی ادله ولایت فقیه در دو عرصه استقلال ولی در تصرف و عدم استقلال غیر ولی در تصرف می‌پردازد.

از نظر شیخ انصاری ولایت فقیه به نحو استقلالی (استقلال فقیه در تصرف) تنها با روایات قابل بحث است. وی ضمن اشاره به برخی از روایات در این باره می‌نویسد: "انصاف بعد از ملاحظه سیاق روایات یا صدر و ذیل آنها مقتضی یقین کردن به این است که این روایات در مقام وظیفه فقیهان از حیث احکام شرعی است نه از این حیث که آنان مانند پیامبر صل الله علیه و آله و امامان علیهم السلام هستند در این که نسبت به اموال مردم بر آنها اولویت دارند... پس اقامه دلیل بر وجوب اطاعت فقیه مانند امام بجز آنچه که دلیل خارج می‌کند، اثباتش خرد قنات {دونه خرد القنات} است" (انصاری، بی تا: ۴۸). آخوند خراسانی در شرح این دیدگاه شیخ انصاری به یک حکم کلی اشاره می‌کند مبنی بر اینکه آنچه امام (ع) ندارد، فقیه قطعاً در دوره غیبت ندارد و آنچه که امام دارد اثباتش برای فقیه اشکال دارد (خراسانی، ۱۴۰۶: ب: ۹۳).

بر اساس این حکم کلی، آخوند خراسانی از دو جهت به بحث ولایت فقیه می‌پردازد. جهت اول: آنچه که امام در آن ولایت ندارد. از نظر آخوند "شکی نیست که امام (ع) در امور کلی سیاسی که وظیفه رئیس جامعه است، ولایت دارد اما در امور جزئی مربوط به اشخاص مانند فروش خانه و غیر آن از تصرف در اموال مردم، اشکال وجود دارد بدلیل عدم نفوذ تصرف هیچ فردی در ملک دیگری مگر با اذن او و اینکه هیچ مالی حلال نمی‌باشد مگر با رضایت مالک آن و سیره پیامبر صل الله علیه و آله و سلم که با اموال مردم مانند دیگر مردم رفتار می‌کرد و نیز بدلیل آیات و روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر صل الله علیه و آله و امام نسبت به مؤمنان اولویت دارند. و اما احکامی که به سبب خاصی مانند ازدواج، قرابت و ... به اشخاص مربوط می‌شود، شکی در عدم عمومیت ولایت در آن‌ها نیست ... و آیه "النبی اولی بالمؤمنین" بر اولویت پیامبر صل الله علیه و آله در آنچه که مؤمنین دارای اختیار هستند، دلالت می‌کند نه در احکام تعبدی که در آنها اختیار ندارند" (همان).

آخوند خراسانی بدین ترتیب، ولایت امام معصوم را تنها در امور کلی سیاسی می‌پذیرد. وی پس از این به این پرسش اشاره می‌کند که آیا بر مردم واجب است که اوامر و نواهی امام را مطلقاً ولو در غیر سیاسات و احکام از امور عادی پیروی کنند یا اطاعت از آنان تنها در امور سیاسی و احکام است؟ آخوند خراسانی اطاعت مطلق را مشکل می‌داند و از این رو به قدر متیقن از آیات و روایات استناد می‌کند که "وجوب اطاعت مردم از پیامبر و امام است در خصوص آنچه که از جهت نبوت یا امامت صادر می‌شود" (همان: ۹۴-۹۳). بر اساس حکم کلی گذشته، حال که پیامبر و امام نسبت به امور جزئی ولایت ندارد پس فقیه نیز نسبت به این

امور ولایت ندارد چرا که آنچه امام ندارد؛ فقیه قطعاً در دوره غیبت ندارد. در نتیجه همانطوری که ولایت امام شامل حقوق خصوصی نمی شود، ولایت فقیه نیز شامل حقوق خصوصی نمی شود.

جهت دوم: آنچه که امام در آن ولایت دارد. در این جهت، آخوند خراسانی به بررسی چند روایت پرداخته، دلالت آنها را توضیح می دهد. نخست روایتی که فقیه را به منزله انبیاء بنی اسرائیل معرفی می کند. از نظر وی، قدر متیقن از منزلت در تبلیغ احکام بین مردم است افزون بر اینکه ولایت مطلق انبیاء بنی اسرائیل ثابت نشده است (همان: ۹۴) و اما روایتی که مجاری امور را بدست علماء می داند. از نظر وی، اگر چه این تعبیر عبارت دیگری از ولایت آنان است اما تعبیر «العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه» در این روایت ظهور دارد در اینکه مقصود امامان معصوم هستند» (همان).

آخوند خراسانی در بررسی روایات دیگر، تعبیر حاکماً و قاضیاً را ناظر به تبیین احکام و قضاوت در منازعات می داند و درباره توثیق شریف «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله» به چند نکته اشاره می کند. اولاً، احتمال دارد حوادث مزبور، اشاره به حوادثی خاص دارد که در سؤال آمده و مقصود این است که فروعاتی که در اخبار حکم آنها مشخص نشده به این حوادث ارجاع داده شود. ثانیاً، حجیت از ناحیه امام که در روایت آمده مستلزم ولایت مطلق آنها نیست زیرا بین حجیت و ولایت نه عقلاً و نه عرفاً ملازمه ای نیست» (همان: ۹۵).

با کنار هم قرار دادن دو جهت مزبور، اکنون می توان به این جمع بندی رسید که از نظر آخوند خراسانی؛ اولاً، امام معصوم تنها در امور کلی سیاسی از جهت امامت ولایت دارد نه در امور شخصی و بنابراین، فقیه نیز در دوره غیبت در امور شخصی به نحو مطلق ولایت ندارد.

ثانیاً، ادله و روایاتی که درباره ثبوت ولایت فقیه در محدوده ولایت امام معصوم (امور کلی سیاسی) وارد شده است؛ نمی تواند ولایت را در این محدوده برای فقیه ثابت کند. بر این اساس، می توان به این نتیجه گیری دست یافت که آخوند خراسانی از روایات مزبور تنها ولایت فقیهان در عرصه فتوا و قضاوت را می پذیرد و در نتیجه می توان تا اینجا دیدگاه وی را در قالب نظریه ولایت مقیده در برابر ولایت عام قرار داد که به موجب آن ولایت فقیه تنها در دو شأن فتوا و قضاوت قابل اثبات است و شامل شأن سوم یعنی اداره جامعه و در اختیار گرفتن امور کلی سیاسی نمی شود. بدین ترتیب تا اینجا نمی توان وی را بطور کلی مخالف ولایت فقیه دانست؛ بلکه وی ولایت شرعی فقیهان را می پذیرد و بنا بر این می توان در عرصه استقلال ولی در تصرف نظر شیخ انصاری و آخوند خراسانی را یکسان دانست. آخوند خراسانی نیز

همچون شیخ انصاری، ولایت فقیه را بر اساس روایات تنها در محدوده احکام شرعی می‌پذیرند و وجوب اطاعت از فقیه مانند امام را بر نمی‌تابند.

اما در بحث "عدم استقلال غیر ولی" در تصرف شیخ انصاری در صدد بررسی این مسأله است که آیا افراد در تصرف کردن باید از ولی اجازه بگیرند یا خود می‌توانند بدون اجازه ولی تصرف کنند؟ شیخ انصاری در این باره به بیان ضابطه ای کلی می‌پردازد. از نظر وی درباره هر کار معروفی که می‌دانیم شارع اراده کرده است که در خارج انجام گیرد؛ اگر بدانیم که وظیفه مشخص است مثل رأی پدر درباره مال فرزند صغیرش یا وظیفه صنف خاص است مانند فتوی دادن و قضاوت کردن یا وظیفه هر کسی که بتواند آن را انجام دهد مثل امر به معروف؛ در این صورت هیچ اشکالی در این موارد پیش نمی‌آید. اگر چنین علمی نداشته باشیم و احتمال بدهیم که وجود یا وجوب آن کار مشروط به نظر فقیه است؛ واجب است در این کار به فقیه مراجعه کنیم" (انصاری، بی تا: ۴۹).

آخوند خراسانی در حاشیه بر این نظر شیخ انصاری، وجوب مراجعه به نظر فقیه در این موارد را مشروط به تأثیر وضعی می‌کند. از نظر وی «وجوب مراجعه به فقیه در مواردی که شک در تأثیر آن موارد بدون اجازه فقیه داشته باشیم، خواه این اثر گذاری از مواردی باشد که به سبب تحصیلش واجب باشد یا خیر، بدلیل اصل عدم تأثیر بدون اجازه فقیه و در غیر این موارد، مراجعه به فقیه واجب نیست بدلیل اصالت برائت یا اصل جواز" (خراسانی، ۱۴۰۶: (ب): ۹۶). در واقع، آخوند خراسانی میان دو حالت تفکیک می‌کند: حالت اول، جایی است که اثر وضعی، عملی مشروط به اجازه فقیه است. در این حالت اگر شک در تأثیر بدون اجازه فقیه داشته باشیم، به دلیل اصل عدم تأثیر بدون اجازه فقیه، مراجعه به فقیه و اجازه وی واجب است.

حالت دوم، جایی است که اثر وضعی آن مشروط به اجازه فقیه نیست هر چند که اثر تکلیفی اش ممکن است مشروط به اجازه فقیه باشد. در این صورت، اگر شک در تأثیر گذاری وضعی عمل بدون اجازه فقیه نداشته باشیم؛ بدلیل اصالت برائت یا اصل جواز مراجعه به فقیه واجب نیست. بنابراین دیدگاه آخوند خراسانی با دیدگاه شیخ انصاری از این جهت متفاوت است که دیدگاه آخوند خراسانی میان این دو تفکیک می‌کند. بهر حال، هر دو اصل مراجعه به فقیه را واجب می‌دانند هر چند که آخوند خراسانی این وجوب را مشروط به اثر گذاری وضعی عمل می‌کند.

شیخ انصاری پس از اشاره به دیدگاه خود به بررسی روایات پرداخته و در نهایت، ولایت فقیه در امور حسبیه را این گونه نتیجه می‌گیرد: «از آنچه که ذکر شد روشن شد که این ادله ولایت فقیه را در اموری ثابت می‌کنند که مشروعیت و جواز انجام آنها در خارج غیر قابل تردید است به گونه‌ای که اگر فقیه هم نباشد به نحو وجوب کفایی بر مردم واجب است آنها را

پیا دارند. اما آنچه که شک در مشروعیتش برای غیر امام وجود دارد مانند حدود و به ازدواج در آوردن نابالغ از سوی غیر پدر و جدّ و ولایت در عقد معامله بر مال انسان غائب و فسخ عقد و معامله خیاری از سوی او و غیره، از این ادله مشروعیت انجام آنها برای فقیه ثابت نمی‌شود» (انصاری، بی تا، ۵۰).

آخوند خراسانی در شرح این دیدگاه، ضمن اشکال بر دلالت ادله ای که شیخ انصاری برای وجوب مراجعه به فقیه ارائه می‌کند، می‌نویسد:

اشکال بر دلالت ادله بر ولایت استقلالی و غیراستقلالی {فقیه} روشن شد؛ لکن این ادله فقیه را قدر متیقن در میان کسانی دانسته که مباشرت یا اذن و نظر آنها {در انجام امور حسبیه} معتبر است؛ همانطوری که در صورت فقدان فقیه، مباشرت، اجازه و نظر عدول مؤمنین معتبر است» (خراسانی، ۱۴۰۶ (ب): ۹۶). از فقرات مزبور، ولایت فقیه ثابت می‌شود اما در امور حسبیه، تنها تفاوتی که میان دیدگاه آخوند خراسانی و شیخ انصاری دیده می‌شود؛ این است که در حالی که شیخ انصاری ولایت فقیه در امور حسبیه را از روایات بدست می‌آورد آخوند خراسانی، دلالت روایات را تنها از این جهت می‌پذیرد که قدر متیقن از مؤمنین در انجام امور حسبیه، فقیه جامع شرایط است. بنابراین، اولاً، هر دو در کتاب مکاسب، ولایت عام را نمی‌پذیرند چرا که دلالت ادله نیابت عام را تمام نمی‌دانند؛ ثانیاً، ولایت فقیه را در امور حسبیه می‌پذیرند اما اختلاف آنها در این است که آخوند خراسانی ولایت فقیه در امور حسبیه را از باب قدر متیقن می‌داند. به دیگر سخن، آخوند خراسانی اذن فقیه در امور حسبیه را لازم می‌داند اما از این رو که فقیه جامع شرایط قدر متیقن از مؤمنانی هست که خداوند انجام امور حسبیه را از آنان درخواست کرده است. این دیدگاه مبتنی بر این استنباط آخوند خراسانی است که انجام امور حسبیه بر همگان واجب است؛ اما عقلاً فقیه جامع شرایط قدر متیقن است. در اینجا نیز نگرش عقل‌گرایانه وی در فهم روایات و ادله ولایت فقیه روشن می‌شود. آخوند خراسانی بدین ترتیب در حاشیه کتاب مکاسب نظریه ای همسو با شیخ انصاری درباره ولایت فقیه اتخاذ می‌کند و همچون وی ولایت فقیه در امور حسبیه را می‌پذیرد؛ اما نگرش عقل‌گرایانه وی در فهم روایات موجب می‌شود که برداشت شیخ انصاری از این روایات را بطور کامل نپذیرفته، تنها از باب قدر متیقن، اذن فقیه را در امور حسبیه واجب بداند.

۲.۲. ولایت فقیه در لوایح و مکاتبات

با توجه به آنچه گذشت، اکنون این پرسش مطرح است که آیا آخوند خراسانی در جاهای دیگر و از همه مهم تر در لوایح و مکاتبات و اعلامیه های خود در جریان مشروطه بر دیدگاه مزبور خود باقی مانده است؟

بطور کلی در جریان مشروطه، در خصوص ولایت فقیه دو دیدگاه مطرح شد: دیدگاه نخست، ولایت عام فقیه را پذیرفته، نیابت عام فقیه در دوره غیبت را به رسمیت می‌شناسد. شیخ فضل الله نوری به عنوان یکی از علمای معروف مخالف مشروطه به هنگام تبیین ادله حرمت مشروطه از جمله به این ماده قانون اساسی که در حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود عمل کرد مگر به موجب قانون، اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«این حکم مخالف مذهب جعفری علیهم السلام است که در زمان غیبت امام علیه السلام مرجع در حوادث فقهاء شیعه هستند و مجاری امور به ید ایشان است و بعد از تحقیق موازین، احقاق حقوق و اجرای حدود می‌نمایند و ابداً منوط به تصویب احدی نخواهد بود..... و در وقایع حادثه باید به باب الاحکام که نواب امام علیه السلام هستند رجوع کنند و استنباط از کتاب و سنت نماید نه تقنین و جعل» (شیخ فضل الله نوری در: زرگری نژاد، ۱۳۸۷: ۲۷۲-۲۷۱).

این دیدگاه در اوائل قاجاریه از نظر فقهی به تفصیل از سوی صاحب جواهر تبیین و برای نخستین بار بوسیله ملا احمد نراقی در عوائد الایام به طور مستقل مدون شده بود. اما در مقابل، از سوی علمای طرفدار مشروطه، نظریه ولایت فقیه در امور حسبیه به عنوان دیدگاه دوم مطرح می‌شود. این دسته از علما اگر چه به طور مستقل به بحث ولایت فقیه نپرداخته‌اند اما مفهوم آن، انکار ولایت فقیه نیست بلکه عدم طرح ولایت فقیه به شکل مستقل به این دلیل است که آنان در اصل به مشروطیت به عنوان دغدغه اصلی خود پرداختند؛ اما در لابلای دیدگاه آنان درباره مشروطیت می‌توان نشانه‌هایی از دیدگاه آنان درباره ولایت فقیه را مشاهده کرد. به عنوان نمونه، سیدعبدالحسین لاری، از علمای مشروطه خواه، به مناسبت بحث از مجلس و مشروعیت آن، به این نکته اشاره می‌کند که: "وظیفه عدول مؤمنین و سایر مؤمنین در کلیه امور حسبیه در صورت اذن و رخصت با عدم حضور حاکم شرع است. به این معنی که در طول حاکم هستند نه در عرض" (عبدالحسین لاری در: همان، ۲: ۸۸).

به نظر می‌رسد، در جریان مشروطه، علمای موافق آن با تفکیک امور دنیوی از امور دینی، امور دینی را منحصرأ در اختیار حاکم شرع و یا فقیهان قرار داده، نسبت به امور دنیوی بر این باور بودند که از آنجا که "علم و جهل به احکام شرعی را در آن [امور دنیوی] مدخلیتی نیست" (مجلاتی، همان، ۲: ۲۳۵)؛ غیر فقیهان حق دخالت در این امور را پیدا می‌کنند. اما امور دنیوی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول، آن دسته از امور دنیوی هستند که بر آنها عنوان امور حسبیه انطباق می‌یابد. این دسته از امور دنیوی، اموری هستند که شارع وظیفه همگان را تصدی آنها و پرداختن به آنها دانسته است. آخوند خراسانی همچون دیگر علمای مشروطه خواه، دخالت در امور حسبیه را حق فقیه می‌داند هر چند که آخوند این دخالت را از باب

قدر متیقن دانسته است. از این رو، به موجب اصل ولایت فقیه در امور حسبیه، در این دسته از امور دنیوی غیرفقیهان تنها در صورتی می‌توانند دخالت کنند که مآذون از سوی فقیهان باشند. دسته دوم از امور دنیوی، اموری هستند که قابل تطبیق با عنوان امور حسبیه نیستند. با توجه به خروج این دسته از امور دنیوی از امور حسبیه می‌توان خروج این دسته از امور دنیوی را از محدوده ولایت فقیه در امور حسبیه نتیجه گرفت. به دیگر سخن، این دسته از امور دنیوی از قلمرو ولایت فقیه خارج می‌شوند و از این رو، دخالت غیر فقیهان در این امور مستلزم اذن فقیهان نیست. به این دلیل است که از نظر علمای مشروطه خواه در انجام این دسته از امور دنیوی، علم و جهل به احکام شرعی مداخلت ندارد و مردم بدون اذن فقیهان و برخوردار از علم به احکام شرعی می‌توانند در آنها دخالت کنند.

به نظر می‌رسد، در حاشیه مکاسب آخوند خراسانی به تبع بحث شیخ انصاری، حکومت و حکمرانی به مفهوم حق ولایت در امور حسبیه را می‌پذیرد؛ هر چند بر خلاف وی، این حق را برای فقیه از باب قدر متیقن می‌داند. بنابر این، حکومت غیرفقیه تنها در صورتی موجه است که فقیه جامع شرایط به دلیل عدم بسط ید امکان تشکیل حکومت نداشته و در نتیجه به غیرفقیه اذن می‌دهد. اما آنچه که بر پیچیدگی دیدگاه آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه می‌افزاید؛ وجود مکتوبی است که آخوند خراسانی به همراه آیت الله میرزا خلیل و آیت‌الله عبدالله مازندرانی در دوره استبداد صغیر خطاب به مشیرالسلطنه نوشته و از او می‌خواهند که به محمد علی شاه برساند. در این تلگراف آمده است:

"در تحقق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه با جمهور مسلمین است حتی الامکان فرو گذار نخواهیم کرد" (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۵۷، ۲: ۲۳۱).

در این فقره، حکومت مسلمین در دوره غیبت از آن جمهور مسلمین دانسته شده و به ضروریات مذهب استناد داده شده است. اگر این برداشت درست باشد، حکومت از دایره ولایت فقیه خارج می‌شود. از دیدگاه نگارنده فهم این فقره از مکتوبات آخوند خراسانی تنها در بستر تحولات مشروطه و با توجه به دیدگاه وی درباره ولایت فقیه امکان پذیر است. با چنین مفروضاتی به نظر می‌رسد که آخوند خراسانی در جریان تحولات مشروطه و به هنگام تدوین و ارسال این تلگراف، فهمی خاص از مشروطیت به مثابه موضوع و صغرای استدلال فقهی خود دارد که بر اساس آن، برداشتی خاص از حکومت در دوره غیبت پیدا می‌کند؛ برداشتی که با موضوع شناسی وی در کتاب حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری تفاوت دارد. اما این تفاوت به زعم نگارنده، تحول در نگرش فقهی وی به حساب نمی‌آید. آخوند خراسانی همچنان به ولایت فقیه در امور حسبیه از باب قدر متیقن به عنوان دیدگاه فقهی خود اعتقاد

دارد؛ اما در فرض عدم تمکن فقیه و عدم بساطت ید وی، حکومت مشروطه بوسیله جمهور مسلمین را نیز صغرای کبری کلی و جوب رفع ظلم، حفظ بیضه اسلام و ... می داند و از این رو آن را می پذیرد. توضیح بیشتر در این باره، پس از تبیین دیدگاه وی در باره مشروطه در نتیجه گیری مقاله خواهد آمد.

۳. آخوند خراسانی و مشروطیت

مشروطیت که محصول تلاش نیروهای مختلف در دوره معاصر بود، بستر ساز بیداری ایرانیان نسبت به ماهیت سلطنت و عملکرد آن شد. بی تردید، علمای شیعه در این دوره، از جایگاه و نقشی مهم برخوردار بودند. در مرحله نخست، علمای شیعه در شکل گیری مقدمات جنبش مشروطیت و بسیج مردم از طریق آگاهی بخشی نقش داشتند. به گفته کسروی، "هر روز حاجی شیخ محمد یا واعظ دیگری به منبر رفتی و به شیوه واعظان، آیه ای یا حدیثی عنوان کردی و در این میان از ستمگری‌های حکمرانان و از خودکامگی عین‌الدوله و از گرفتاری‌های مردم سخن راندی. هنوز نام مشروطه و آزادی در میان نبود ولی برای نخستین بار، کسانی آزادانه سخن از بدیهای دولت رانده و دل سوزی به توده می کردند" (کسروی، ۱۳۶۳: ۶۸).

در مرحله دوم، علمای شیعه در جهت دادن به مطالبات و درخواست های مردمی نقش ایفا کردند. به گفته ملک‌زاده "چند نفر از مراجع تقلید چون آخوند ملا کاظم خراسانی، حاجی میرزا حسین، حاجی میرزا خلیل و شیخ عبدالله مازندرانی به طرفداری از مشروطیت قیام کردند و پیشوایی نهضت ملی را عهده دار شدند و با احکام اکیده مردم ایران را به طرفداری از اصول مشروطیت و حکومت ملی مکلف کردند" (ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۲۰۹).

در مرحله سوم، پس از پیروزی مشروطیت و صدور فرمان آن، علمای مشروطه خواه و در رأس آنان آخوند خراسانی در کنار تأکید بر ضرورت انطباق قانون اساسی مشروطه با شریعت، بر ضرورت مبارزه بی‌وقفه با استبداد و تلاش برای عدم بازگشت به استبداد پیشین نیز تأکید کردند. از این رو، آنگونه که شیخ آقا بزرگ تهرانی - که در دوره مشروطه در نجف و در محضر آخوند خراسانی حضور داشت - می گوید: "آخوند خراسانی به کثیری از عملکردهای کسانی که پس از خلع محمدعلی شاه قدرت را بدست گرفتند ایراد داشت و انتقادهای خود به عملکردهای آنان را نیز صریحاً و بارها در نامه ها و تلگراف های متعدد آشکار ساخت" (علی اکبر ثبوت در دریاپیگی، ۱۳۸۶: ۵۹۷). با وجود این، این انتقادات به مفهوم حمایت از حکومت سلطنتی و استبدادی محمد علی شاه نبود چرا که "با یک نگاه به نامه ها و تلگراف هایی که پس از عزل محمد علی شاه تا دو سال و اندی بعد - هنگام در گذشت آخوند - به اینجا و آنجا ارسال داشته می توان دریافت که او موضع خود را در مخالفت با استبداد و شخص محمد علی

شاه و روسی های حامی او و حکومت استبدادی وی همچنان حفظ کرده و هرگز درصدد بازگرداندن استبداد و محمد علی شاه نبوده و اصل نهضت مشروطیت را همچنان تقدیس می کرده و اگر ایرادی داشته به عملکردهای قدرت یافتگان جدید بوده نه به اصل نهضت مشروطه" (همان: ۵۹۸-۵۹۷). از این رو می توان به این جمع بندی رسید که آخوند خراسانی همواره از این جنبش حمایت کرده است. فهم چرایی این حمایت مستلزم بررسی دیدگاه فقهی وی در باره مشروطیت است.

دیدگاه آخوند خراسانی درباره مشروطیت بیشتر در لوایح، تلگرافها، مکاتبات و اعلامیه های وی یافت می شود. در این میان، رساله "ضرورت علاج عاجل امراض مهلکه" از جایگاهی ویژه برخوردار است. به گفته برخی از محققین، این اثر تنها نوشته مستقل است که این مرجع بیدار دل و حامی آزادی و پشتیبانی جدی نظام مشروطیت در ابتدای دوره استبداد صغیر نوشته است (زرگری نژاد، ۱۳۸۷، ۲: ۱۷۱). از این رو در بررسی دیدگاه آخوند خراسانی مراجعه به این رساله در کنار دیگر لوایح و مکاتبات وی ضروری می نماید. از نظر آخوند خراسانی، "مشروطیت هر مملکت عبارت از محدود و مشروطه بودن ادارات سلطنتی و دوایر دولتی است به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه، طبق مذاهب رسمی آن مملکت" (همان: ۲۹۴).

بر اساس این تعریف، مشروطیت مترادف با محدودیت است و به همین دلیل به نظر آخوند خراسانی، این نوع حکومت در مقابل حکومت استبدادی قرار می گیرد که عبارت از "رها (بی) و خودسری است [و] آزادی سلطنتی است و دوایر دولتی و فاعل مایشاء و حاکم ماپیرید و قاهر بر رقایب و غیر مسئول از هر ارتکاب بودن آنهاست در مملکت" (همان).

مترادف بودن مشروطیت با محدودیت قدرت در حکومت و سلطنت، برداشتی است که در رساله ضرورت علاج عاجل امراض مهلکه نیز می توان مشاهده کرد: "مشروطیت دولت، به عبارت اخری، از تحدید استیلا و قصر تصرفات جائزانه متصدیان امور است از ارتکابات غیرمشروع، به قدر امکان" (خراسانی در همان: ۱۷۸).

با چنین موضوع شناسی، آخوند خراسانی با استدلال های متعدد در صدد اثبات مشروعیت آن است. مهم ترین آنها، ادعای ضرورت است. آخوند خراسانی طبق نگرش اصولی و عقل گرایانه خود بر این باور است که: "و جوب اهتمام در تحدید استیلا و قصر تصرفات مذکور، به هر وجه که ممکن و به هر عنوانی که مقدور باشد، از اظهار ضروریات اسلام و منکر اصل وجوبش در عداد منکر ضروریات محسوب است فعال ما یشاء و مطلق الاختیار بودن غیرمعصوم را هم هرکس از احکام دین شمرد، لااقل مبتدع خواهد بود" (همان).

وی افزون بر ادعای ضرورت، "مبانی و اصول صحیحه آن را از شرع قویم اسلام مأخوذ" می داند (همان: ۱۷۶) و در جایی دیگر با اشاره به اینکه مذهب رسمی ایران دین قویم اسلام و

طریقه حقه اثنی عشریه است، در استدلال خود بر مشروعیت آن می نویسد: "پس حقیقتاً مشروعیت و آزادی ایران عبارت از عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه مستفاده از مذهب و بنیه بر اجرای احکام الهیه، عزاسمه، و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه و منع از منکرات اسلامیات و اشاعه عدالت و محو مبانی ظلم و سد ارتکابات خود سرانه و صیانت بیضه اسلام و حوضه مسلمین و صرف مأخوذه مالیه از ملت در مصالح نوعیه راجعه به نظم و حفظ و سد ثغور مملکت خواهد بود" (همان: ۲۹۵).

دقت در عبارات مزبور، به لحاظ فنی، استدلال های متعدد را بر پایه اصول و قواعد فقهی آشکار می سازد. این استدلال ها نیز در باره برداشت آخوند خراسانی از مشروعیت به مثابه محدودیت قدرت قابل فهم است. اصل نخست، حفظ نوامیس شرعیه و ملیه است. این اصل به مثابه کبری کلی است که با کنار آن قرار دادن صغری "مشروعیت مبتنی بر نوامیس شرعیه" است، استدلال فقهی آخوند شکل می گیرد. از نظر وی، چون مشروعیت مبتنی بر احکام و قوانین شرعی است و حفظ این احکام و قوانین لازم است؛ پس اساس مشروعیت واجب و لازم است. اصل دوم، منع از منکرات اسلامی است. جلوگیری از آنچه که اسلام منکر می داند به موجب ادله نهی از منکر واجب است. این اصل را نیز می توان کبری کلی برای قضیه "مشروعیت موجب جلوگیری از منکرات است" در نظر گرفت و بدین ترتیب، مشروعیت یکی از مصادیق مهم نهی از منکر تلقی شده که همچون دیگر مصادیق آن واجب دانسته می شود. اصل سوم، اصل عدالت است که آخوند خراسانی در دفاع از مشروعیت مشروعیت به آن تمسک می جوید و آن را موجب اشاعه عدالت/رعایت حقوق افراد می داند: از آنجا که مشروعیت موجب رعایت حقوق افراد و به پا داشتن عدالت می شود و به پا داشتن عدالت نیز واجب است، پس مشروعیت واجب است. محو مبانی ظلم و سد ارتکابات خود سرانه در فقرات مزبور به اصل فقهی "تقلیل ظلم" اشاره می کند. به موجب این اصل، تقلیل ظلم و تحدید آن واجب است. مشروعیت از جمله عوامل مهم است که موجب تقلیل ظلم و تحدید آن و بلکه به تعبیر آخوند موجب محو مبانی ظلم و سد ارتکاب خود سرانه می شود و در نتیجه به موجب اصل مزبور واجب تلقی می شود.

اصل پنجم در عبارات آخوند خراسانی، اصل حفظ بیضه اسلام است که در ادبیات فقهی گاه از آن به اصل حفظ نظام نیز تعبیر شده و مقصود از آن حراست از کیان اسلامی به عنوان یکی از احکام سیاسی اسلام دانسته شده است (نائینی، ۱۳۷۸: ۷). در تطبیق این اصل بر مشروعیت از نظر آخوند خراسانی، مشروعیت به موجب تحدید قدرت و سلطه و جلوگیری از استیلائی حاکمان، حقوق اساسی مردم را که شریعت تأمین کرده، تحقق می بخشد و موجبات جلوگیری از انحرافات و بدعت ها در اسلام را فراهم می سازد. از این رو، مشروعیت موجب حفظ

کیان اسلام می شود. افزون بر این، آخوند خراسانی با افزودن عبارت "و حوضه مسلمین" به این نکته اشاره دارد که تقویت نظام اسلامی مسلمانان با مشروطیت موجبات صیانت حوضه مسلمین در برابر بیگانگان شده و از این حیث نیز واجب تلقی می شود.

آخرین اصل مورد توجه آخوند خراسانی در فقرات مزبور، اصل مصلحت است. طبق این تعریف از مصلحت در فقه شیعه که "مجموعه آدابی است که از نظر عقل پسندیده است"، (حکیم، بی تا: ۳۸۴) هر آنچه که عقل نیک دانسته و آن را مورد نیاز نوع مردم بداند، می تواند مصداق مصلحت تلقی شود. با توجه به اصول مزبور، می توان گفت که برداشت خاص وی از مشروطیت، موضوع شناسی خاص را در جهت انطباق اصول و ادله فقهی برای آخوند خراسانی به عنوان مجتهدی عقل گرا فراهم می سازد که در نتیجه این فرایند است فتوای معروف خود را در جهت حمایت از مشروطیت اینگونه ابراز می دارد که:

"اقدام در این مطلب و مقصد [مشروطیت] مقدس و بذل جهد و اهتمام در این باب به منزله جهاد در رکاب نبوی است و مسامحه به منزله خذلان به آن حضرت است" (خراسانی در: زرگری نژاد، ۱۳۸۷: ۳۴۵).

یا در جایی دیگر، مخالفت با اساس مشروطیت را به منزله محاربه امام زمان دانسته، (همان: ۲۸۸) و از این طریق، ضرورت دفاع از مشروطیت را به پیروان خود گوشزد کرده است. به هر حال، آنچه که از این فقرات بدست می آید دغدغه همیشگی آخوند خراسانی در دفاع از مشروطیت است. آخوند خراسانی قبل، حین و بعد از مشروطیت از آن دفاع کرده است و هیچگونه تغییری در نگرش وی نسبت به آن دیده نمی شود. این نکته نوید مدعای نوشتار حاضر مبنی بر موضوع شناسی متفاوت آخوند خراسانی در مقایسه با علمای مخالف مشروطه است و نه آنگونه که برخی محققین صرفاً دین شناسی و انسان شناسی متفاوت آنان را سبب اختلاف آنان دانسته اند (آبادیان، ۱۳۷۴: ۱، ۴۰).

نتیجه

بر اساس آنچه گذشت، وجه اشتراک مباحث آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه و مشروطیت، روش استدلالی وی است. وی مجتهدی عقل گراست و در تمامی مباحث خود از چنین جایگاهی به بحث می پردازد. از این رو، فهم استدلال و دیدگاه وی در گرو قرار دادن آن در زمینه مباحث فقهی وی است. استدلال فقهی آخوند خراسانی در بحث ولایت فقیه در باب نظریه پردازی فقیهانه شیخ انصاری قابل فهم است که تلاش می کند با بررسی دیدگاه وی، نظر خود را درباره ولایت فقیه تبیین کند. در چنین بستری، آخوند خراسانی با توجه به واجب دانستن انجام امور حسبیه، فقیه را قدر متیقن از مؤمنان دانسته در نتیجه ولایت فقیه در امور

حسیبه را بر وی از باب قدر متیقن واجب می‌داند. همانطوری که روشن است، متعلق حکم فقهی مزبور امور حسیبه است. به موجب برداشتی که آخوند خراسانی از امور حسیبه دارد، فقیه حق دخالت در آن دسته از امور دنیوی پیدا می‌کند که خاستگاه شرعی دارد. به دیگر سخن، امور حسیبه آن دسته از امور دنیوی است که شارع مقدس نسبت به انجام آنها اهتمام کرده، ترک آنها را جایز ندانسته است. بنابر این، از نظر آخوند خراسانی، فقیه افزون بر امور شرعی (افتاء و قضاوت) در امور دنیوی در قالب امور حسیبه حق دخالت و اعمال ولایت پیدا می‌کند. اگر چه در برداشت آخوند خراسانی همچون شیخ انصاری چنین دخالت و اعمال ولایتی در قالب مفهوم اصطلاحی حکومت و حکمرانی جای نمی‌گیرد؛ اما بی تردید، قلمروی گسترده از دخالت در عرصه عمومی را برای فقیه واجد شرایط فراهم می‌سازد.

اما استدلال فقهی وی در بحث مشروطیت با توجه به موضوع شناسی وی قابل فهم است. آخوند خراسانی همچون دیگر علمای مشروطه خواه، با قرار دادن حکومت و حکمرانی در عرصه امور دنیوی، امکان سخن گفتن از حق جمهور مردم را فراهم می‌سازند. به دیگر سخن حکومت و حکمرانی محدود به مثابه موضوع اجتهاد و استدلال فقهی آخوند خراسانی از امور دنیوی عرفی تلقی می‌شود؛ اما این امر به مفهوم بی‌نیازی از اعتبار شرعی آن نیست. در این راستا، استدلال فقهی آخوند خراسانی در قالب قیاسی منطقی قابل فهم می‌شود که صغرای آن "مشروطه موجب رفع ظلم و حفظ بیضه اسلام و ... است" و کبری آن "هر امری که موجب رفع ظلم و حفظ بیضه اسلام ... گردد، واجب است". از کنار هم قرار گرفتن این دو مقدمه، این نتیجه حاصل می‌شود که "مشروطه واجب است." و "جوب مشروطه در دوره غیبت به مثابه حکم شرعی استنتاج و استنباط شده، مشروطه را به مثابه متعلق این حکم بدنبال می‌آورد. این متعلق حکم بر پایه موضوع شناسی خاص آخوند خراسانی قابل فهم است که به موجب آن حکومت مشروطه، حکومتی است که قدرت در آن محدود است. تحدید قدرت بی‌شک با وجود قانون و دخالت و مشارکت مردم امکان پذیر است که به این اعتبار آخوند خراسانی از حکومت جمهور مسلمین در عصر غیبت سخن می‌گوید. کنار هم قرار دادن این دو استدلال فقهی، این نتیجه را بدنبال می‌آورد که هر یک از این دو استدلال به لحاظ متعلق حکم و موضوع آن متمایز بوده و هیچیک از این دو از این جهت نمی‌تواند نفی کننده حکم دیگر تلقی شود. متعلق حکم و جوب ولایت فقیه، امور حسیبه است در حالی که متعلق حکم و جوب مشروطیت، حکومت محدود مردم است. از این رو، از پذیرش و جوب مشروطیت نمی‌توان عدم و جوب ولایت فقیه در امور حسیبه را نتیجه گرفت و حکم به تحول نگرش فقهی آخوند خراسانی کرد. بنابر این، آخوند خراسانی در کنار پذیرش ولایت فقیه در امور حسیبه و البته از باب قدر متیقن، حکومت محدود و مشروطه رانیز در دوره غیبت به رسمیت

می‌شناسد. پذیرش این دو در کنار هم نوعی دوگانگی در امر حاکمیت را در نظریه فقهی سیاسی آخوند خراسانی نشان می‌دهد. در واقع آخوند خراسانی با چنین تحلیلی حاکمیت به مفهوم اعمال قانون را دو گانه می‌بیند. آنگاه که مراد از قانون، قانون شرعی است حاکمیت و حق اعمال این قانون از آن فقیه جامع‌الشرایط است و آنگاه که مقصود قانون عرفی است، جمهور حق حاکمیت می‌یابند. این نتیجه‌گیری لاجرم مسأله رابطه قانون و شریعت و تأثیر آن بر دیگر مؤلفه‌های اندیشه سیاسی آخوند خراسانی را بدنبال می‌آورد که از حوصله مقاله حاضر خارج است.

منابع و مأخذ:

۱. آبادیان، حسین. (۱۳۷۴)، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، ج ۱، تهران: نشر نی.
۲. آصفی، محمد مهدی. (۱۳۶۴)، "مدارس فقه"، کیهان اندیشه، ش ۴.
۳. آل سید غفور، سید محسن. (۱۳۸۴)، جایگاه سیاسی عالم دینی در دو مکتب اخباری و اصولی، قم: بوستان کتاب.
۴. انصاری، مرتضی. (بی تا)، کتاب المکاسب، الجزء الثانی، بیروت: مؤسسه النعمان.
۵. تبرائیان، صفاءالدین. (۱۳۸۷)، "نهاد مرجعیت شیعه"، تاریخ معاصر ایران، ش ۴۵.
۶. جناتی، محمد ابراهیم. (۱۳۷۲)، ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، تهران: سازمان انتشارات کیهان.
۷. حکیم، محمد تقی. (بی تا)، الاصول العامه للفقهاء المقارن، بیروت: منشورات دارالاندلس.
۸. خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۶ق)، حاشیه المکاسب، مصحح سید مهدی شمس الدین، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
۹. خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۱۲ق)، کفایة الاصول، بیروت: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث.
۱۰. دریا بیگی، محسن. (به کوشش)، (۱۳۸۶) حیات سیاسی اجتماعی و فرهنگی آخوند خراسانی، مجتهد عصر مشروطه، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۱۱. زرگری نژاد، غلام حسین. (۱۳۸۷)، رسائل مشروطیت، ج ۱، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۱۲. سماک امانی، محمد رضا. (۱۳۷۳)، آخوند خراسانی، آفتاب نیمه شب، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۳. فاضل موحدی لنگرانی، محمد. (۱۳۷۳)، ایضاح الکفایه، درسهای متن الاصول، قم: دارالکتاب، ج ۴.
۱۴. قوچانی، آقا نجفی. (۱۳۷۸)، برگی از تاریخ معاصر، (حیات الاسلام فی احوال آیه الملک العالم)، تهران: انتشارات هفت.
۱۵. کدیور، محسن. (۱۳۸۵)، سیاست نامه خراسانی، تهران: کویر.
۱۶. کرمانی، ناظم الاسلام. (۱۳۵۷)، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۷. گرجی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵)، تاریخ فقه و فقها، تهران: سمت.
۱۸. ملک زاده، مهدی. (۱۳۶۳)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی.
۱۹. میراحمدی، منصور. (۱۳۸۴)، اسلام و دموکراسی مشورتی، تهران: نشر نی.
۲۰. نائینی، محمد حسین. (۱۳۷۸)، تنبیه الامه و تنزیه المله با توضیحات سید محمود طالقانی، تهران: شرکت سهامی انتشار چاپ نهم.
۲۱. نمازی فر، حسین. (۱۳۸۳)، مقایسه مبانی اصولی آخوند خراسانی و امام خمینی، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی